

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

# عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس صد و پنجاه و ششم

سید محمد حسن طهرانی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

پیرو مطالب گذشته در فرمایش امام صادق علیه السلام و مطلبی که عنوان بصری مطرح کرد تا جایی که ذاکره به یاد می آورد صحبت به اینجا رسید که افراد در ارتباط با تلقی مطالب حق و باطل در دو طیف محکم و متشابه نفسی قرار دارند،

آیه شریفه که عنوان برای صحبت بود، آیه هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ آل عمران، 7

در این آیه خداوند آیات را به دو قسم تقسیم می کند، مطالبی را که در قرآن کریم آمده است به دو طیف تقسیم می شود طیف اول آیات محکمات است یعنی آیاتی که در آن تردید و شک و شبهه نیست معنا روشن است و قابل توجیه نیست، و مسأله واضح است و نیاز به تعبیر و تفسیر و توجیه ندارد، و نظایری در این زمینه خدمت رفقا عرض شد،

آیات دیگری است که این آیات متشابه است و احتمال تأویل و توجیه دارد، آن نفوسی که دارای انحرافات و اعوجاج نفسی هستند می توانند برای خود از این آیات استدلال بیاورند این هم یک دسته از آیات.

خداوند می فرماید آن کسانی که در دلشان زیغ است، زیغ یعنی کدورت و گرفتگی و انسداد، که همان معنای انحراف است، آنها در تمسک به آیات و در تمسک به قرآن به دنبال این دسته از آیات می روند، وقتی قرآن را می خوانند در آیات می گردند آنکه به دردشان می خورد پیدا کنند، آنکه بتوانند یک روزی به وسیله‌ی او، در هدف دنیوی و نفسانی خود مورد استفاده قرار بدهند، خیلی جای دقت است رفقا که انسان چطور باید آیات قرآن را بخواند و چطور با آیات قرآن باید برخورد کند،

اتفاقاً دیروز بود جایی بودیم یک مجلسی بود مطالب مختلفی در آنجا مطرح می شد، یک شخصی در آنجا راجع به احکام الهی و عدم سنخیت آن احکام با مسائل و جوامع امروزی البته نه اینکه نظر او باشد، نقل قول می کرد از طرف بعضی از افراد که اهل علم بودند، مثلاً فرض کنید که در مورد رجم زنای محصن یعنی در حصن قرار گرفته است زنای محصنه نداریم زنای محصنه است، یا فرض کنید که در مورد قطع دست سارق و امثال ذلک، این تمسک به قرآن می کرد، آیه دارد که **السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا** المائدة، 38 دستشان را قطع کنید، این جای اشکال نیست، دست باید قطع شود، البته در مورد سرقت شرایطی دارد و همینطور دست را قطع نمی کنند، آیا شخص نیازمند بوده یا نبوده؟ از روی ضرورت این کار را انجام داده یا نه؟ حکم به او رسیده یا نه؟ در چه شرایط روحی بوده؟ تمام اینها باید ملاحظه بشود و همینطور سر سری نمی شود هم را آورد و ردیف کرد و قطع کرد و اعدام کرد، نه! حساب و کتاب دارد، این آیه راجع به این مسأله دلالت می کند، دلالتش هم روشن است، در روایات هم داریم از ائمه هم وارد است و نظایرش هم در تاریخ اسلام اتفاق افتاده، بعد حالا آن شخص می گفت که نه! منظور از فقطعوا ایدیهما، ید به معنای

سلطه است، مثل ... **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمُ الْفَتْحُ**، 10، دست خدا بالای سر همه است، یعنی سلطه و حکومت و ولایت خدا بالای سر است، یا فرض کنید که در روایات داریم یدالله مع الجماعة، دست خدا روی سر جماعت است، یعنی جماعت مؤمنین و امثال ذلك **وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمُ الْمَائِدَةُ**، 64 یهود می گویند که دست خدا بسته است پس این دلالت می کند از اینکه این آیه ای که در اینجا می فرماید فقطعوا ایدیهم این هم در اینجا به معنای سلطه است، یعنی سلطه‌ی آنها باید قطع شود و آنها را باید در زندان انداخت و حبس کرد تا قدرشان گرفته بشود،

ببینید چطور خیلی صریح آن آیه ای که دلالت بر قطع دست می کند یا فرض کنید که این اصلاً نخوانده این را **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ ...** المائدة، 33 راجع به آن کسانی که مفسد هستند و راه را می بندند و امنیت را از بین می برند از بلاد مسلمین سلب امنیت می کنند و جامعه را در نا امنی قرار می دهند در آنجا حکم این است که فقطعوا ایدیهم و ارجلهم من خلاف یعنی چه؟ یعنی دست راست و پای چپ، این دیگر ولایت و سلطه‌ی چپ و راست که نداریم، یعنی چه؟ اصلاً معنا ندارد، همه‌ی اینها برای چیست؟ بخاطر فرار از واقعیت است، به خاطر فرار از حقیقت است، به خاطر دنباله روی از امیال و اهواء است، به خاطر دنباله روی از توهمات و تخیلات است،

انسان یک توهم پوچ و واهی به ذهنش خطور می کند و بر آن اساس چون نمی تواند آن توهم را به صورت بی پیرایه و صاف به جامعه عرضه کند چون جامعه نمی پذیرد پس به دنبال دلیلش می گردد، این آیه را ببینیم و آن آیه را ببینیم و یک روایت پیدا کنیم، فرض کنیم در موردی صد تا روایت داریم همه‌ی آن روایت ها را کنار می گذارد و روایتی را که اصلاً سند ندارد، می گوید در آنجا مسأله به این کیفیت است،

1. نهج البلاغة (صبحی الصالح)، ص 184؛ نهج البلاغة (عبده)، ج 2، ص 7: فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ.

امیرالمؤمنین علیه السلام سلونی قبل عن تفقدونی<sup>۲</sup> امام صادق علیه السلام می فرماید: از مادون عرش آنچه می خواهید سؤال کنید در نزد ماست<sup>۳</sup>، این روایات همه در کتب شیعه به عنوان تواتر معنوی نه استفاضه آمده در کتب اهل سنت از امیرالمؤمنین علیه السلام همه نقل کردند، یکی می آید همه‌ی اینها را کنار می گذارد و یک روایتی که نه سر دارد و نه ته دارد در یک کتاب اهل تسنن است که پیغمبر فرمود که من نمی دانم این درخت های خرما را چطور بارور می کنند؟ می گوییم ها! پیغمبر خبر نداشته است، از زراعت خبر نداشته و از مسائل روز خبر نداشته است، این مریض است این آدم را می گویند مریض، چرا؟ تو که می آیی یک روایت از یک کتاب نقل می کنی آن هم کتاب اهل تسنن که روایاتشان چه عرض کنم هست و اینها! اینهمه روایات صحیح السند و غیر قابل خدشه که یکی و دوتا هم نیست ده ها روایت راجع به علم امام و اینها آمده است همه را کنار بگذاریم فقط آن یکی را بگیریم این معلوم است که یک چیزیش می شود، این فرد می شود فرد مریض، فردی که در نگرش خودش در دیدگاه خودش نسبت به مسائل، به دنبال حقیقت نمی گردد به دنبال توجیه توهّمات و تخیلات است و توهّمات و تخیلات که حد یقف ندارد، در یک جایی که توقف نمی کند و همینطور ادامه پیدا می کند، و این یک مسأله ای است که از زمانی که خدا آدم بوالبشر را در این دنیا خلق فرمود تا روز قیامت، این مسأله هست که انسان در ارتباط با حقایق و باطیل چگونه خود را ارزیابی باید بکند؟ چگونه باید خود را در این میدان وارد کند و چگونه مسائل را باید مورد تحقیق قرار بدهد تا خدای ناکرده به این دام مبتلا نشود و قبل از اینکه به منافع و به هواها و به امیال دنیوی و نفسانی تفکر کند قبلاً به دنبال اصل مطلب و حقیقت برود، حال اگر در آنجا اشتباهی کرد، و خطایی آن یک مطلب دیگری است انسان ممکن است که همان مسیر صحیح را طی کند و کسی هم که ادعای عصمت نکرده است ممکن است در همان مسیر شخصی اشتباه کند و خطا برود و در وقتی هم این خطای او جبران می

۲. الغارات، ج ۱، ص ۷؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۸.

۳. الأصول السقة عشر، ص ۷۶.

شود و اعتقاد باطل او تصحیح می شود، این مسأله بدیهی است، اما اینکه یک شخص بیاید و برای توجیه مقاصد خود و توجیه رفتار خود از راه هایی بهره بگیرد که آن راه ها مورد خدشه و مورد ایراد و محتمل الصدق و الکذب است این مسأله خلاف است لذا خداوند در این آیه می فرماید که آن کسانی که در دلشان زیغ است و انحراف و کجی دارند، این افراد به دنبال آیات محکم نمی گردند، به دنبال آیاتی که دلالت اینها روشن است نمی گردند به دنبال آیاتی که آن آیات انسان را به راه حق هدایت می کند نمی گردند، چقدر در آیات قرآن داریم که همیشه با یقین حرکت کنید، دیگر شما صریح تر از این آیه سراغ ندارید که همیشه انسان باید قطع داشته باشد، نسبت به راهش یقین و علم داشته باشد در مقابل ظنّ و حدس و شکّ و تردید و آن اموری که عوام مردم در مسائل خودشان در این راه ها حرکت می کنند. **يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ** **دَرَجَاتٍ الْمَجَادِلَةِ، 11** آن کسانی که دارای علم هستند درجات آنها را خدا بالا می برد و حجاب های نفسانی را از دیدگان آنها بر می دارد آنهایی که دنبال علم هستند، نه دنبال شک و حدس، خیال می کنم مطلب اینطور است هزار سال بنشینی و خیال کنی یک سانت خدا بالا نمی بردت، به نظرم باید مسأله اینطور باشد، بی خود کردی که نظرت اینطور است، گمان من بر این است که فلان قضیه بر این محور است، این گمان، گمان بی خود است، باید بگویی علم و یقین دارم یا این اعتقاد من در صورت عدم علم، نزدیک به علم است در آنجایی که دیگر راهی نیست.

لذا ما می بینیم حرکت مردم و دیدگاه مردم در مسائل مختلفه، همه ی اینها با آیات محکّمات قرآن در تعارض است، فلان کس این حرف را زده است پس تو نباید هیچ حرفی بزنی! کی چنین حرفی زده؟ چون فلان کس این حرف را زده است پس من باید دیگر ساکت باشم؟ و اگر مطلب حقی به نظرم می رسد نباید بگویم؟ این با آیه ی قرآن در تعارض است پس می شود باطل، چون مردم نظرشان این است پس من هم باید متابعت کنم، چه کسی گفته است؟ بلکه مردم بخواهد زهر و سم بخورند! تو هم باید بخوری؟ این می شود مخالف. چون فلان کس دارای این موقعیت اجتماعی

است بنابراین دیگر انسان نباید به فکر خودش و به عقل خودش مجال برای پرواز بدهد، مجال برای حرکت و سیر و طیران بدهد شاید از او بهتر باشد، یک وقتی ما رفته بودیم خدمت استادمان - خدا رحمتشان کند، مرحوم آقای شیخ مرتضی حائری که من به حق می توانم بگویم آن استفاده ای که باید بکنم بیشتر از ایشان کردم در بحث ها و درس هایی که وجود داشت چون مرد دقیق النظر و بسیار متواضع بود، گاه گاهی می شد که بعد از درس می رفتم خدمت ایشان و راجع به درس صحبت می کردیم همین که مطلب می رسید به جایی که بحث، بحث عقلی می شد یعنی از دایره ی فقه بحث می آمد به دایره ی عقلی، یک مرتبه ایشان می گفت من اینها را بلد نیستم برو اینها را از پدرت بپرس، با مرحوم آقا هم رفیق بودند، صاف و بی رودروایستی و چقدر خوب است انسان اینطور باشد - یک وقتی که ما با مرحوم پدرمان به دیدن ایشان رفتیم ایشان گفتند من واقعا از نعمت خدا در شگفت هستم آخر ما درس نخواندیم و مدرسه نرفتیم، جایی نرفتیم. پدر ما، ما را مکتب فرستاد ولی الان وقتی من مطالعه می کنم به مطالب مرحوم شیخ طوسی وقتی نگاه می کنم می بینم خداوند مرا جلو تر از او قرار داده است و فکر مرا صائب تر قرار داده است و نظر مرا نسبت به مطالب شیخ عمیق تر قرار داده است، هم آن راست بود و هم این حرفش راست بود، هر دو راست بود چون مرد صدق و راست و درست بود، مرحوم آقای شیخ مرتضی حائری غل و غش نداشت عرق دین و ولایت داشت، خدا رحمتشان کند، کم پیدا می شوند از این افراد، خیلی کم، اگر پیدا بشود.

چه اشکال دارد؟ شیخ طوسی باشد شیخ الطائفه باشد، معصوم که نیست و امام که نیست، ما فقط چهارده معصوم داریم و در مقابل آنها لب بسته تمام. بقیه چه؟ بقیه همه بشرند و خداوند بقیه را معصوم قرار نداده است فقط آن مُخْلِصین هستند که آنها به واسطه ی متابعت از امام علیه السلام به مقام اخلاص رسیدند، آنها یک مطلب دیگری دارند که آنها نوادر هستند، آن ولیّ الهی که دارای خصوصیتی است آن جداست، بقیه ی افراد نه،

کتاب ها را می خوانیم و مطالعه می کنیم به اندازه‌ی درکمان و فهممان و سعه‌ی اطلاعاتمان، بر حسب آن ظروفی که برای ما مهیا شده است و بر حسب آن ارتکازاتی که به واسطه‌ی ارتباط با ظروف مختلفه برای انسان یک موقعیت ذهنی و فکری ایجاد کرده است و خب طبیعتاً هر کسی هم تفاوت می کند، انسان نسبت به یک مسأله برداشت می کند، رفقا هم می دانند، برادران و رفقای ما در مسائلی که هست و مطرح می شود از جای دیگر مطلب آورده نمی شود، همین مطالبی که در کتب فقهی است، همین مطالب و روایاتی که در کتب احادیث است همین مطالبی که از ائمه علیه السلام است، همین مطالب مورد بحث قرار می گیرد و صورت مسأله می بینید جور دیگری شد و نتیجه به شکل دیگری درآمد، ما از خود روایت جعل نمی کنیم، از خود دلیل و حدیث نمی آوریم، آنچه که حجت است در شرع و استنباط سه چیز است یکی قرآن و دیگری روایات و سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام و سوم عقل که در بعضی از موارد که استقلال دارد حجیت دارد، و دیگر غیر از این هم چیزی نیست آن اجماعی هم که تا به حال بوده را ما پنبه اش را زدیم و آن را به تاریخ فرستادیم، این سه مسأله، بر این اساس فرد می آید و چه می کند؟ راجع به یک قضیه حکم می دهد و نظر می دهد و شخص دیگر هم نظر خلاف می دهد اشکال ندارد و ایراد ندارد. ما که معصوم نیستیم، آنکه معصوم هست یک نفر است و آن هم غایب است و خود او این جریان را ایجاد کرده است. در زمان غیبت تکلیف ما بر همین است تمسک به همین روایات اهل بیت و اگر هم خطایی بود خود آن شخصی که ولی و قیم دین است و از انظار غایب است خود او هم مورد عفو و بخشش قرار می دهد تا وقتی که غرض و مرضی در کار نباشد، همین که غرض و مرض بخواهد بیاید، او جلوی ما را در روز قیامت و در همین دنیا خواهد گرفت و از ما سوال خواهد کرد، این مسأله بر این اساس است بنابراین آنچه که باید مورد توجه قرار بگیرد مسأله مهم اینجاست که انسان وقتی که به آیات الهی فکر می کند و قرآن را می خواند وقتی که روایات اهل بیت علیه السلام و تاریخ را می خواند وقتی که کلمات بزرگان را مورد مطالعه قرار می دهد آیا باید از یک فکر از پیش ساخته و پیش فرض باید تبعیت کند یا اینکه نه واقعاً باید او را انجام بدهد

واقعا باید به دنبال برود؟ این آیاتی که من باب مثال در مورد یقین است در مورد علم است، اینهمه روایت در مورد علم داریم، مثل حیوانات داریم در روایات که سرتان را پایین نیندازید و به هر صدایی توجه نکنید و به دنبال هر صدایی نروید و به دنبال هر بادی تمایل پیدا نکنید یمیلون مع کل ریج. آن درختانی که نازک و نحیف هستند به هر طرف باد می آید می چرخند ولی وقتی که درخت، درخت قطوری باشد، نه! می ایستد و پا بر جا می ماند، تمام اینها برای این است که انسان در زندگی و در مسیر خودش چه راهی را انتخاب کند، شما در آیه قرآن دارید- دیگر صریح تر از این که خدا نمی تواند بیان کند- **قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا لَقَمَان، 21** نظایر آیاتی که دلالت می کند بر عدم اطاعت امت از دستورات پیامبران این است که ما پدرانمان در همین مسیر رفتند ما هم بر همین مسیر می رویم اینها این کار را کردند ما هم می کنیم روشی که تا به حال بوده ما هم ادامه می دهیم، پدران شما کردند غلط کردند، مگر پدران ما هر کاری کردند درست بوده؟ مگر آن کسانی که در سابق آمدند و زندگانی خودشان را بر این مسیر قرار دادند مگر کار صحیحی انجام دادند؟ مگر هر ملتی به هر روشی که می رود آن روشش روش مرضی و پسندیده و حق است و مگر حق اختیار و تفکر برای ملت بعد وجود ندارد و مگر آن افرادی که آینده را می سازند آنها از همان حقوقی که پدران برخوردار بودند برخوردار نیستند؟ فقط حق مال آنهاست؟ فقط مال آنهایی که سی سال و پنجاه سال پیش و صد سال پیش بودند؟ بنابراین هیچ تغییر و تحولی در تاریخ نباید به وجود بیاید چون هر گروه و دسته ای که بخواهند این تحول علمی و تحول حق و تحول ارزشی را بوجود بیاورند همین قانون و همین مانع بر سر راه آنها وجود دارد، خب قبل از شما این کار را نکردند پس مسأله تمام است در حالی که تمام انبیاء برای شکستن و از بین بردن این سد آمدند، ... **كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ الْبَقْرَةَ، 170** حتی اگر پدران اینها چیزی نفهمیدند و از روی عدم تعقل و فهم و از روی جهالت و حماقت انجام دادند باز تو باید انجام بدهی؟ ببینید مسأله چقدر روشن بیان شده است این می شود محکمت، این می شود محکمت آیات بر این قضیه.

از حالا ما کاری به زمان قبل از پیغمبر نداریم در همان زمان از پیغمبر به بعد، از زمان رسول خدا به بعد، تمام بیچارگی هایی که برای مسلمین اتفاق افتاد به خاطر عمل نکردن به همین آیه بود یکی به خاطر اینکه دنبال هوا و شایعات رفتن آمدن انتخاب کردند خلیفه اول را و خلیفه اول را در جای باطل قرار دادند و حق را خانه نشین کردند، سر خلیفه دوم که شد به جای اینکه رأی بگیرند هر چه آن آمد وصیت کرد به آن عمل کردند، ابی بکر آمد عمر را انتخاب کرد شما آمدید گیرم بر اینکه مسأله ی سقیفه - که الحمد لله امروزه سقیفه شده است از شرف اسلام و افتخار اسلام!! این را هم یاد گرفتیم چیزهای آخر الزمان است، مغزهای گندیده چه چیزی از خود تراوش می کنند بهتر از این؟، سقیفه که مایه نفرت و ننگ تاریخ اسلام است تبدیل می شود به شرف و فخر و افتخار اسلام! که مسلمان ها آمدند و چنین مسأله ای را به وجود آوردند تا اینکه اسلام را حفظ کنند! - گیرم بر اینکه مسأله ی سقیفه درست بوده و آن فرد بی لیاقت و منحرف را شما اختیار کردید بسیار خب، یک سقیفه ی دیگر تشکیل بدهید مگر هر چه او وصیت کرد درست است؟ ببینید این مردم اصلا فهم ندارند، گیرم سقیفه درست است خب یک سقیفه ی دیگر درست کنید و عمر را انتخاب کنید چرا بدون مشورت و چرا بدون انتخاب هر چه او وصیت کرد عمل کردید؟ برای چه؟ و باز همین قضیه در خلافت عثمان شما می بینید که اتفاق افتاد چند نفر را تعیین می کند طلحه و زبیر و عبدالرحمن عوف و عثمان، امیرالمؤمنین و یک نفر دیگر ظاهرا ابن عباس بود، پنج نفر را انتخاب می کند و بعد خودش هم دستور می دهد اگر دو نفر در یک طرف باشند باید این منزل را درش را ببندید این پنج نفر بیایند با هم صحبت کنند و مشورت کنند و یک جوری نقشه می ریزد که - با توجه به شناخت روحیات افراد - در هیچ حالتی امیرالمؤمنین به خلافت نرسد، اگر اینها آمدند دو نفر یک طرف سه نفر بودند آنکه عثمان آن طرف است او بر حق است خب قضیه معلوم است، و بقیه را باید گردن زد اگر گوش ندادند و عمل نکردند، (الان خوب در ذهنم نیست خیلی قضیه ی عجیبی است که عمر آمده و این کار را کرده مرحوم آقا هم در کتاب آوردند و من هم در کتاب آوردم).

تو که داری می گویی دموکراسی اقتضا می کند بر اینکه دنبال ابوبکر برویم چرا این دموکراسی را برای عمر انجام ندادی و چرا این را برای عثمان انجام ندادی و چرا این حق اختیار و آزادی انتخاب را برای دو خلیفه دیگر انجام ندادی؟ ها؟ فقط این قضیه باید راجع به امیرالمؤمنین اتفاق بیفتد که چنان حمله کردند این مردم بر خانه آن حضرت که درب را شکستند، و حسنین را در زیر دست و پا له کردند. تا اینکه امیرالمؤمنین را به خلافت بنشانند فقط دموکراسی در اینجا باید اتفاق بیفتد؟ امیرالمؤمنین هم گفت بروید پی کارتان و امیرالمؤمنین آمد مثل عمر بزند دختر پیغمبر را تکه تکه کند برای خلافت، الحمد لله الان می گویند نه این قضیه اتفاق نیفتاده! چه کسی گفته؟ همه چیز دیگر تغییر پیدا کرده ظاهرا مثل اینکه علامات قیامت دارد ظاهر می شود اینطور که مشاهده می کنیم وقتی مسلمات تاریخ و ضروریات اینگونه دستخوش انحراف و انکار قرار بگیرد دیگر ظاهرا این جریان سیارات و زمین و سماء این صورت دیگر پیدا کرده آنهم به دست خود ما، نه به دست مخالفین، یکی می آید زیارت عاشورا را انکار می کند و می گوید سند ندارد آن یکی می آید تکه تکه کردن دختر پیغمبر را انکار می کند و یکی می آید عمر که در حالت احتضار پیغمبر گفت ان الرجل لیهجر<sup>۴</sup> این نعوذ بالله نعوذ بالله ان الرجل می دانی یعنی چه؟ یعنی مرتیکه، حالا متوجه شدی؟ یعنی مرتیکه دارد مزخرف می گوید! آن وقت این بی شرم و علمای ما دارند می آیند حضرت عمر را تبرئه می کنند، عجب! مگر می شود عمر بیاید چنین حرفی بزند؟ تبرئه کسی که خود اهل تسنن این مطلب را در کتبشان نوشته اند نه شیعه، آن وقت می آیند تبرئه می کنند و بعد هم ما اینها را زاهد و متقی می نامیم! ببین بدبختی به کجا رسیده؟ در کتبشان بروید ببینید.

۴. الطرئف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۴۳۳؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۷ و ۱۳۸

خیلی خب، تمام مصائبی که برای امت اسلام اتفاق افتاد به خاطر این بود که به این دو آیه قرآن عمل نکردند یک اینکه هر کاری که خواستی بکنی باید از روی علم و یقین انجام بدهی، این یک، دوم در راهی که می خواهی بروی آن مسیری را که می خواهی انتخاب کنی آن مسیری باشد که اگر برای تو علم آور نیست حداقل اطمینان نفسانی را بیاورد با توجه به این قضیه شما ببینید از فردا یا از همین امروز شروع کنیم دیگر ما می توانیم هر کاری را انجام بدهیم؟ به هر کسی دیگر می توانیم سلام کنیم؟ آیا از هر کس دیگر می توانیم تقلید کنیم؟ آیا پیش هر کس دیگر می توانیم تواضع و کرنش کنیم؟ منظور کرنش معنوی است، آیا به هر شخصی می توانیم سر تسلیم فرود بیاوریم؟ آیا به هر راهی که در جلوی ما قرار می گیرد می توانیم در آن راه حرکت کنیم؟ آیا به هر شایعه ای دیگر می توانیم توجه کنیم؟ و آیا و آیا و آیا؟ یا نه، چرا باید این مسأله به این نحو بماند؟ امام حسین علیه السلام در روز عاشورا مگر چه گفت؟ تمام صحبت هایی را که حضرت کرد در روز عاشورا آن چکیده و نتیجه و خلاصه اش این بود که ای احمق ها عقلتان را کجا گذاشتید؟ این کلمه نتیجه ی تمام خطبه ها و تمام صحبت های حضرت و اصحاب و اهل بیت او است، همه بر این اساس میگردد که عقل و فهمتان و مغزتان کجا رفته است؟ چه خورده اید؟ مست شدید و منگ شدید و لا یعقل شدید، حر چه کار کرد؟ آمد این عقل را به کار انداخت ها!، به جای گنج آمد چیز دیگری در مغز خودش قرار داد، در این جمجمه قرار داد، او آمد فکر کرد این چه وضعی است؟ این چه اوضاعی است که پیش آمده؟ مگر این چه گناهی کرده است؟ نشست فکر کرد خدا هم کمکش کرد و توفیق به او داد، از آن طرف نور آمد، نور می آید یکی یکی باز می کند، تا نشستی فکر کردی- البته آن هم توفیقش از خداست چرا ما از وسط راه و بیراهه می رویم- چون نفشش صاف است و غل و غش ندارد این کارهایی را هم که کرده تا به حال از روی نادانی و نفهمی کرده است خدا و امام حسین این ها را نادیده می گیرند و می بخشنند، از روی عناد نبوده است، پرده بر او افتاده است و نتوانسته مسأله را خوب درک کند تصورش این بوده که بیا یک نحوه ای بین امام و یزید توافقی، مسأله حل و فصل شود و محدوده ای قرار بدهد و

حضرت در شهری تبعید شود و آنها هم به کارشان برسند در چنین حال و هوایی بوده است، نمی دانسته که دارند لشکر پشت لشکر می آید، چه خبر است؟ چه شده است مگر؟ کسی مگر کودتا کرده است؟ یک نفر با هفتاد و دو نفر آمده است اینجا با زن و بچه چه خبر است این اوضاع؟ یک دفعه روز عاشورا آن صفای باطن به کمکش آمد **فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ** این نبود، این رفت دنبال محکومات قرآن، دید این چیست؟ یقین را آورد گذاشت جلو، علم را آورد جلوی خودش، نشست، دو تا چهار تا حساب کرد، این پسر پیغمبر نعوذ بالله زنا کرده؟ خوب اینهمه زنا می کنند و صاف در خیابان راه می روند، شرب خمر کرده است؟ نصف مردم دارند شرب خمر می کنند کسی هم خبر ندارد، یا فرض کنید که قمار کرده؟ شطرنج کرده، الان که همه دارند شطرنج بازی می کنند و مسأله ای نیست، چه کرده؟ از دیوار مردم بالا رفته و تعدی کرده؟ نه! اینکه نمازش این است و روزه اش این است، زندگی اش این است، پسر پیغمبر است، چه می گوید؟ می گوید قرار بر این بوده طبق قراردادی که بین برادرم و بین پدر این یزید، معاویه انعقاد پیدا کرده بوده تا وقتی که او زنده است ما سکوت کنیم و حرف ننزیم الان که مُرد الان خلافت به من می رسد این سگ باز میمون باز برای چه آمده روی تخت خلافت نشسته است؟ تمام شد، نشست فکر کرد به جای اینکه گچ بگذارد در این جمجمه، مغز آدم گذاشت نه حیوان، نشست فکر کرد این طرف را سنجید و آن طرف را سنجید، دو تا چهار تا، مسأله را حلای کرد دید این جهنم است و این بهشت است، دیگر معلوم شد حالا که معلوم شد دیگر شیطان می آید سراغ آدم، اگر بروی کشته می شوی، اگر بروی زن و بچه ات فلان، اگر بروی فلان، مدام نفس در اینجا می آید، آمد و یک لگد زد به همه و گور پدر هر کسی که بیاید و جلوی مرا در رسیدن به امام حسین بگیرد، چه شد؟ خدا آمد یک طرفه کرد.

حالا آمده خجالت می کشد که چطور برود پیش امام حسین، خبر ندارد که اینها اقیانوس هستند این حرفها را نگاه نمی کنند، این کاری که کردی اگر هزار برابرش را هم می کردی عیب نداشت

ما به الانت نگاه می کنیم نه به دیروزت، ما به این ساعت نگاه می کنیم و اهل کینه و حقه نیستیم، ما به گذشته نگاه نمی کنیم و پرونده ات را باز نمی کنیم که پارسال و دو سال پیش چه کردی، که معمول این طور است، ما کینه نداریم ما صاف هستیم و ما دریا هستیم، ما اقیانوس هستیم، ما وجود لا یتناهی خدا هستیم، ما مظهر وجود لا یتناهی خدا هستیم، تو داری از که خجالت می کشی؟ از خدا خجالت می کشی؟ ما مظهر اوییم، خجالت ندارد بیا، دیدید که حضرت و بقیه هم چطور استقبال کردند؟ انگار نه انگار قضیه ای اتفاق افتاده و انگار نه انگار که سر راه را گرفته. تمام این قضایایی که اتفاق افتاد برای حر بود، اگر حر آن برنامه را اجرا نمی کرد اصلا واقعه ای کربلا اتفاق نمی افتاد مسأله صورت دیگری پیدا می کرد و حضرت می رفتند به طرف یمن و در آنجا شیعیان بودند و حضرت را حفظ می کردند، یعنی تمام این مسائل کربلا و از بین رفتن و کشتن و شهادت ها و حضرت علی اصغرها، تمام بر سر حر بود ولی انگار نه انگار، تازه نه تنها رفت و ملحق شد بلکه حضرت او را باب الحوائج قرار داده است. کسی که توسل کند به حضرت حر دعایش مستجاب می شود، حالا آدم کجا باید برود؟ کجا باید برود؟ غیر از ائمه آدم می تواند جای دیگر برود، غیر از اینجا می تواند جای دیگر برود؟ اگر برود دیوانه است، تمام مسائل همه به خاطر این قضیه اتفاق افتاده، این یکی از مسائل و نمونه ها اگر بخواهیم توضیح بدهیم خیلی مطلب جای گسترش و باز شدن دارد رفقا هم خودشان اهل اطلاع هستند و جزئیات و فروع را می توانند بیرون بیاورند

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ آن کسانی که در دلشان زنگار کدورت و انحراف است می روند دنبال اینها، این رفتن و گشتن از کجاست؟ به خاطر دل است، پس در آیهی قرآن کدورت و زنگار وجود ندارد در آیات قرآن ابهام وجود ندارد تاریکی وجود ندارد آن تاریکی، درون ماست و به

دنبال آن تاریکی، آثاری که ظهور پیدا می کند آن هم تاریک خواهد بود، آیات قرآن را می خوانیم ولی مقصود تاریک از آن میگیریم معاویه و عمرو عاص هم قرآن می خواندند ولی وقتی که مسأله به تمسک به قرآن رسید می بینید همین قرآن بر سر نیزه می رود برای از بین بردن قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام، بیاید قرآن را جلوی خودمان بگذاریم چرا جنگ بکنیم؟ خب چرا دیروز این کار را نکردی؟ حالا وقتش است؟ چرا یک هفته پیش و یک ماه پیش این کار را نکردی؟ هجده ماه جنگ صفین طول کشید الان حسبنا کتاب الله! الان بیایم قرآن را حَکَم قرار بدهیم؟ این هجده ماه کجا بودید؟ حالا که مالک اشتر در چند متری خیمه‌ی معاویه رسیده حالا باید به قرآن رجوع کرد؟ این می شود متشابه، آن مردم، همین مردم ظاهر می آیند به علی می گویند چرا می جنگی؟ این قرآن ها تا مناره رفته بالا! حضرت فرمودند: چرا تا دیروز این کار را نکردند؟ می گویند نه! حالا که اینها گفتند! اشتباه کردند حالا می خواهند از اشتباهشان برگردند چرا ما بجنگیم؟ حضرت می فرمایند ما هجده ماه جنگیدیم برای چنین وقتی که این جرثومه را برداریم شما آمدید می گوید جنگ تمام شد؟ کاری کردند که آمدند شمشیر کشیدند بالای سر علی علیه السلام گفتند یا می گویی مالک اشتر برگردد یا تکه تکه ات می کنیم! ببینید چطور است، اینها کسانی هستند که **فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ** هستند. نشستند فکر کنند اگر قرار بر این باشد چطور این مسأله قبلا اتفاق نیفتاده؟ اگر قرار به تمسک قرآن باشد چطور وقتی که علی خلیفه شده معاویه این خلافت را رد کرده است و سر به طغیان برداشته است؟ چرا؟ مگر در زمان عثمان این معاویه مخالفت کرد؟ مگر در زمان عمر مخالفت کرد؟ چه شد حالا که زمان، زمان خلافت علی است، مگر شما خلیفه را قبول ندارید؟ این خلیفه می گوید این حاکم باشد و این حاکم نباشد چطور الان معاویه آمده و خود را خلیفه می داند؟ چه کسی او را انتخاب کرده است؟ عمر آمد انتخاب کرد الان خلیفه چهارم آمده است و می خواهد بردارد، جواب این حرفها چیست؟

شخصی که عقل داشته باشد شخصی که فهم داشته باشد، شخصی که در دلش زیغ نباشد فوراً باطل را از حق تشخیص می دهد، این کلک است، این حقه است، این حيله است، این مکر است، این دو پهلوی صحبت کردن است، این دو گونه صحبت کردن است، این دو قسم حرف زدن است، دیروز یک جور حرف بزیم امروز یک جور، دیروز به نفعمان به آن قسم حالا که ورق برگشته است اینجور حرف می زنیم. آن طوری که به صلاح ما و شخصیت اجتماعی ماست هر روز صحبت می کنیم نه آنطوری که واقع است، یک روز به ضرر باشد و یک روز به نفع باشد، آن طور حرف نمی زنیم، آن طور که موقعیت ما محفوظ بماند باید الفاظ را در کنار هم ترکیب کنیم و تعبیرهای مناسب برای انحراف فکر و برای اعوجاج طریق بکار ببریم، هر روزی که به نفع است و هر روزی که به صلاح هست این وضعیت محفوظ بماند، بنابراین تمام مطالب همه برگشتش به درون ماست، چون ما دارای تشابه نفسی هستیم به تشابهات قرآن رجوع می کنیم نه به محکمت، چون ما دارای انحراف نفسی هستیم در مواجهه با حق، آن عقربه را به این طرف می گردانیم چون ما دارای نقصان و خلل هستیم در عرضه مطالب حق و باطل، آن شاقول را به آن سمت باطل به حرکت در می آوریم و آن قسمت را می گیریم چرا این قسمت را نمی گیرید؟ چرا آن چه را که حق است نمی گیرید؟ چرا؟ در حالی که وقتی کسی روشن و صاف است ...

در مجلسی بود که من صحبت می کردم این قضیه برای دوازده سیزده سال پیش است حدود چهل پنجاه نفر در آنجا حضور داشتند بحث و مطلبی بود، من راجع به آن مطلب آنجا صحبت کردم و بعد گفتم راجع به مطالبی که امشب صحبت کردم هر کسی سوالی دارد همین جا بکند، هر کسی هر سوالی دارد بپرسد نگویید جواب داده نشد و ملاحظه کردیم و نگویید مصلحت نبود، نه! تا وقتی من الان هستم هر سوالی دارید بکنید، سوال کردند، راجع به زوایای مختلف پرسیدند و تمام شد، گفتم دیگر سوالی نیست؟ دیگر برای کسی ابهام باقی نمانده؟ دیگر اشکالی باقی نمانده؟ صلوات

بفرستید، صلوات فرستادند و مسأله تمام شد. از آن پنجاه نفر چهار نفر این مطالب ما را پذیرفتند چهل و شش نفر در همان مسأله ای که بودند باقی ماندند، اینها برای چیست؟ اشکالات هم که پاسخ داده شد پس دیگر چه چیز ماند؟ رمل و اسطرلاب هم که ما نینداختیم، ما هم که گفتیم هر سؤالی دارید پرسید و نگویید نبوده، نگویید خجالت کشیدیم و نخواستیم، چرا؟ فی قلوبهم زیغ، زیغ است. انحراف است، کجی است، باید او را درمان کنیم. باید به داد او برسیم، چرا این چهار نفر پذیرفتند؟ چون صاف نگاه کردند و سنجیدند و گفتند مطلب این است و این است و اشکالات را هم سؤال کردند و صحبت شد، همه‌ی مطلب تمام شد دیگر چیزی نماند، ما که نیامدیم آیه‌ی قرآن را بگوییم، همین مطالب خودمان را گفتیم و متشابه هم نبود صریح بود این و این و تمام شد و این همیشه هست و همیشه این مسأله باقی خواهد ماند، امام صادق علیه السلام می فرمایند وقتی که از حضرت سؤال می کنند مقصود از محکم در این آیه **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...** آل عمران، 7 چیست؟<sup>5</sup> می فرمایند مقصود ما اهل بیت پیغمبر هستیم، بعد سؤال می کنند مقصود از متشابه که خداوند می فرماید «و آخر متشابهات» چیست؟ حضرت می فرمایند مقصود ابوبکر و عمر و عثمان است. همینکه از افتخارات اسلام هستند، این کلام حضرت یعنی چه؟ یعنی ما اهل بیت حق و مدار حق هستیم و غیر از ما همه باطل هستند، حق یعنی اهل بیت، اهل بیت یعنی حق، هر جا که انگشت اهل بیت در آنجا باشد آنجا حق است و هر جا که در آنجا اثر اهل بیت نباشد آنجا باطل است. شق ثالث هم ندارد، فقط و فقط چهارده معصوم و بس! تمام شد لذا حضرت می فرمایند محکم یعنی ما، یعنی چه؟ یعنی دنبال ما بیایید

<sup>5</sup> . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 162؛ الکافی، ج 1، ص 415.

پیغمبر چه فرمود؟ انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، قرآن کتاب محکم است، در کنار قرآن، عترت، اهل بیتی، اهل بیت می شود معیار و میزان و رای محکمت، بدون اهل بیت گمراهی و ضلالت است آن کسانی که می گویند ما قرآن را می گیریم و به اهل بیت کاری نداریم، همین برادران اهل تسنن ما، ببینید وضعشان را؟ ببینید! ماه رمضان که می شود شب در مسجد الحرام بروید ببینید نماز می خوانند، نماز تراویح، تمام این مسجد الحرام همه جمعیت، من یک شب یا دو شب چند سال پیش مشرف بودیم، نگاه می کردیم تمام این جمعیت همه دارند بلند می شوند می روند رکوع و سجده می کنند و من در همان جا شنیدم از بعضی از معممین که می گفتند نگاه کنید به عظمت اسلام! نگه می دارند و ضبط می کنند و پخش می کنند به همه دنیا که بیاید نگاه کنید عظمت اسلام را ببینید و مردم را ببینید، میلیون ها نفر می روند و سجده می کنند، این می شود عظمت اسلام! تمام اینها باطل است! چرا؟ خلاف دستور خداست، رسول خدا نماز تراویح را فرادا تشریع فرمود، یعنی برو یک گوشه بایست و برای خودت نه، به کسی اقتدا کن و نه اینکه کسی به تو اقتدا بکند، برای خودت بایست این هزار رکعت را فرادا بخوان، حالا ما می آییم از خود کاسه‌ی داغ تر از آتش می شویم و دلسوزتر از رسول خدا وائمه می شویم و دین خدا را بهتر از آن ها می فهمیم می آییم می گوییم نه! یعنی چه برویم یک گوشه‌ی مسجد الحرام نماز بخوانیم، مردم چه می گویند؟ می گویند هر کسی ایستاده برای خودش نماز می خواند، بلند شوید بیاید اجتماع کنید.

من در یک مجلسی بودم بنده خدایی بود که اسمش را نمی برم، داشت راجع به اینکه شانه باید به سمت خود کعبه باشد و به اندازه‌ی یک سانت نباید از کعبه انحراف داشته باشد، داشت توجیه می کرد که ببینید چگونه خداوند این طواف را (البته عربی صحبت می کرد و فارس نیست) به این کیفیت قرار داده است، همه‌ی افراد باید منظم در یک صف بیایند و حرکت کنند، گفتم مگر اینجا

پادگان و نظام وظیفه است آقا؟! به چپ چپ به راست راست، شما مسجد الحرام را با پادگان عوضی گرفته اید، آن پادگان است که تق توق جلوی بقیه میزنند بالا، اینجا مسجدالحرام است، اینجا باید هر کسی در حال و هوای خودش باشد، دیگر بنده خدا حرفش را پس گرفت، حالا جناب عمر- ببینید تفکر سیاسی چگونه می آید و دین را تابع خودش می کند، توجه کنید- اینکه عمر آمد تشریع رسول خدا را تغییر داد و به جای فرادا، نماز جماعت گذاشت نه اینکه به خاطر خدا و بهشت و جهنم و اینها بود، نه، آمد برای اینکه آن خلافت خود را به رخ افراد بکشاند، نگاه کنید ببینید این جمعیت را، همه با هم می روند رکوع، من هستم، من خلیفه‌ی اینها هستم، ما خلیفه‌ی اینهاییم، ببینید همه یکدست و یک پارچه و با یک شکل، با هم یک دفعه بروند رکوع و با هم سر از سجده برمی دارند، آن وقت امیرالمؤمنین می آید می خواهد این سنت را برگرداند به زمان خود رسول خدا، این قوم حیاری و منگ می گویند یا علی! همین آیه، که ما پدرانمان اینطور کردند تو می خواهی برگردانی، شما خیال می کنید این آیه فقط برای کفار و مشرکین است؟ که ما پدرانمان اینطوری بودند و ما نمی توانیم دست از آن سیره برداریم، نه آقا! برای خود مای شیعیان است برای خود ما شیعیان است برای خود ما که اینجا هستیم است، برای همه است، گفتند یا علی: **وَاسْنَتْ عُمَرَا اِی دَدَم وای! تو می خواهی این روش و سنتی که عمر آمده ... این سنت را اگر عمر آورده قبل از او پیغمبر آمده این کار را کرده، پیغمبر را کنار می گذاری و سنت عمر را می گیری، این میشود **فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ** این ها نیامدند این عقل و مغز را بکار بیندازند، اگر هم گیرم پیغمبر تشریع هم نمی کرد، بین پیغمبر و بین عمر را در یک سطح قرار می دهی؟ این می شود تشابه.**

لذا امام صادق می فرماید محکومات چه کسانی هستند؟ ما اهل بیتیم، ما اهل بیت هستیم که کلام ما محکم است، تأویل بر نمی دارد و توجیه بر نمی دارد و حق مطلب همان است. در مقابل چه؟ در

مقابل متشابهات هستند، آنهایی که به دنبال آنها می روند آنهایی که دارند به آنها تمایل پیدا می کنند.

یک روایتی داریم از امام صادق علیه السلام راجع به مختار، در حضور حضرت شخصی از حضرت سوال می کند راجع به مثال و سرنوشت مختار بن ابی عبیده ثقفی که بعد از جریان عاشورا قیام کرد و آن قتله‌ی کربلا را به درک فرستاد و امام سجاد علیه السلام در حق او دعا کردند، راجع به مختار سوال می کند حضرت می فرماید که در روز قیامت (روایت روایت مفصلی است من همان قسمت آخر را بیان می کنم) خداوند او را در آتش قرار می دهد، چون مختار یک مسائلی داشت مثلاً نسبت به امام سجاد، قائل به امامتش نبود و قائل به محمد بن حنفیه بود و به دستور محمد حنفیه کارها را انجام می داد، سید الشهداء می آید و استغاثه می کند و می گوید من بر گردن شما حق دارم بعد خطاب می رسد که بله چون این شخص قتله‌ی کربلا را به درک فرستاده است مورد شفاعت امام حسین علیه السلام قرار می گیرد، حضرت شفاعت می کند و می آید بیرون، بعد آن راوی از حضرت سوال می کند چگونه خدا مختار را در قیامت در جهنم می گذارد ابتداء؟ حضرت فرمودند چون مختار در قلبش به اولی و دومی تمایل داشت! بعد حضرت این را می فرمایند والله اگر جبرائیل و میکائیل که دو ملک مقرب خدا و عرش خدا در زیر بال اینهاست اگر ذره ای از محبت این دو در دلشان باشد خدا به رو اینها را در آتش قرار می دهد<sup>۷</sup>،

در عین تولی تبری هم باید داشته باشیم، معنا ندارد انسان در قلبش تولی داشته باشد و محبت اهل بیت داشته باشد ولی تمایل به آن افراد و آن اشخاص و آن نفوس خبیثه که آنها به عنوان شیاطین آمدند و بودند و هستند که جلوی راه خدا را سد می کنند انسان نسبت به آن ها تمایل داشته باشد،

۷. ناسخ التواریخ، احوالات امام سجاد علیه السلام

پس بنابراین رسیدن به مقام محکم نفسی این است که انسان از حالت شک بیرون بیاید از حالت شبهه بیرون بیاید و برسد به واسطه‌ی ولایت، به ولایت امام علیه السلام که در آنجا دیگر مسأله صورت دیگری پیدا خواهد کرد و در آنجا تمام مسائل برای انسان به صورت محکمت ظاهر خواهد شد و همه‌ی عالم هستی آن حقیقت خود را به صورت شفاف برای انسان نشان خواهند داد و لذا داریم که در باب حکمت اینکه وقتی انسان به حقیقت حکمت و علم راه یابد تمام جهان هستی برای او روشن خواهد شد و دیگر هیچ نقطه‌ی ابهامی برای او باقی نخواهد ماند این همین مرتبه است. دیگر در آنجا زیغ و ابهامی وجود ندارد دیگر در آنجا شک و تردیدی وجود ندارد و آنجا مسأله مسأله‌ی لاریب فیه است و آنجا همان جایی است که خداوند می فرماید: **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ الصّافات، 159 إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ الصّافات، 160** دیگر در آنجا مقام عجز وجود ندارد تسبیح پروردگار به خود ذات پروردگار بر می گردد نه به مقام انسانی و بشری ما، که آن مقام مقام خطا و اشتباه و نقصان و زلل است، آنجا مقام، مقام حق و مقام مقام محکم است.

این مسأله تا اینجا دیگر به نظر می رسد که توضیح راجع به این فقره به همین مقدار دیگر کفایت کند. اما مطلبی که راجع به خصوصیت این ایام و اوقات هست و توفیق نداشتیم که قبل از ماه رجب خدمت دوستان برسیم، گرچه این مطالب همیشه گفته شده است و رفقا اطلاع دارند راجع به این خصوصیات اشهر ثلاثه (رجب و شعبان و رمضان) فقط از باب اختصار راجع به دو سه مطلب که آن هم بی ارتباط با این مطالب نیست خدمت رفقا عرض کنم، خصوصیات این ماه را رفقا می دانند که خصوصیات غیر عادی است از ماههای دیگر و شاخصه های آن با شاخصه های ماه های دیگر تفاوت دارد و حال و هوا نسبت به ماه های دیگر فرق می کند مطالبی که در این زمینه از بزرگان است را همه شنیده اند و خوانده اند و مطلع هستند، آنجایی که به نظرم می رسد مرحوم آقا در دو سه مطلب نسبت به این ماه ها تأکید داشتند، یکی از آنها مسأله‌ی سکوت بود، در قضیه‌ی سکوت ایشان خیلی تأکید داشتند، حتی مطالب مفید، مطالب غیر مفید که این اختصاص به این

ماهها ندارد، مطالبی که در مجالس همه می گویند فلان چیز ارزان شد و گران شد و ... این مطالبی که همه اش سر و ته یک کرباس هم ارزش ندارد همه جا هست و انسان نباید خودش را چه در این ماه ها و چه غیر از این ماه ها به این مطالب بسپارد، اهل دنیا باید به این مطالب دل بسپزند و از عهده اش هم به خوبی بر می آیند و نیازی به حضور ما و دغدغهی خاطر ما نیست، ما از این نقطه نظر دغدغهی خاطری نداشته باشیم و بحمد الله خداوند افرادی را خلق کرده است که به این مطالب پردازند، راجع به این مطالب که جای صحبت نیست و اما مطالبی که مطالب مفیدی هم هست نه ضروری و مطالب بدی نیست و مطالب خوبی هست من حیث المجموع، باز هم انسان در این سه ماه مراقبت بیشتر داشته باشد و سکوت را باید رعایت کند، مگر در موارد ضرورت که آن یک مطلب دیگری است، و حتی ایشان می فرمودند که بسیاری از شاگردان اساتید و بزرگان در این سه ماه در حالت خلوت خودشان و در آن حالت توجه به خود، در دهان خود ریگ می گذاشتند که تا اگر یک جایی صحبتی پیش می آمد و نفس تمایل به عرض اندام و اظهار مطلب پیدا می کرد، پیدا می شود دیگر در مجالس، گاهی یک نفر یک حرف می زند می بینیم خلاف است و نفس تحریک می شود و باید حرف بزند، نه آقا بنشین سر جای و گوش بده، نیازی نیست، عرض کردم دیگران حق مطلب را ادا می کنند و نیازی نیست که انسان بیاید و از خود مایه بگذارد الحمد لله من به الکفایه هست اگر وجوب وجوب کفایی باشد بعضی ها در مقام ادای تکلیف هستند، بعضی ها این کار را انجام می دادند ما نمی گوییم این کار را بکنید ولی این مطلب را دائماً انسان باید در مراقبهی خودش قرار بدهد و نتیجه اش را خواهد دید، مسأله سکوت بسیار مهم است، و چه بسا انسان بسیاری از عبادتهای خودش را و آن آثار را به واسطه یک کلام از دست می دهد، و انگار نه انگار که کاری انجام داده و زحمتی کشیده و مراقبه ای انجام داده، مخصوصاً در مشاجرات در داخل منزل، که این خیلی مسألهی مهمی است که انسان باید از اینگونه مسائل خود را به دور نگه دارد و بی خود در هر چیزی داخل نشود و اظهار سلیقه نکند و مقداری اختیار را در امور به دیگران واگذار کند در حدی که مورد اختیار آنهاست نه اینکه بخواهد تعدی

شود از حد و مرز، بگذارد در این مسأله مقداری کنار باشد، نسبت به شریک و همسایه و بیرون، در رفت و آمد و حرکت و در ماشین نشسته است، یک کسی خلاقی می کند لازم نیست انسان جوابش را بدهد اگر انسان بخواهد در کوچه و خیابان جواب همه را بدهد که دیگر شیرازه‌ی همه چیز از هم گسسته می شود، ما نباید به اعمال و رفتار دیگران نگاه کنیم، ما باید به وظیفه‌ی خود نگاه کنیم، اگر بخواهیم به دیگران نگاه کنیم کلاه ما پس معرکه است و هیچ نتیجه‌ای نمی بریم و هیچ گاه دیگران را مثل خودمان نخواهیم کرد، این فایده‌ای ندارد ما باید به خود نگاه کنیم که در قبال کارهای مختلف دیگران چه عکس العملی نشان بدهیم، حرف بزنیم یا نه؟ ساکت باشیم و بگذریم و کار عوام را به عوام واگذار کنیم و کار جاهل را به جاهل واگذار کنیم و بالاخره یک فرقی باید باشد، بالاخره باید یک امتیاز و فرقی باشد نمی شود که مسأله به این کیفیت باشد که در منظر و مرأی است، در مسأله سکوت بزرگان خیلی تأکید داشتند و من گمان می کنم مطالبی که در این زمینه بیان شده است هیچ کدام به اهمیت سکوت نیست، بسیار این مسأله مسأله‌ی مهمی است، مطلب دومی که راجع به این سه ماه بزرگان می فرمودند مسأله‌ی معاشرت است که انسان با چه کسانی معاشرت داشته باشد؟ با چه کسانی صحبت کنیم؟ با چه کسانی برخورد کنیم؟ چه بسا ممکن است که یک صحبت و یک برخورد حال انسان را متغیر کند و این مسأله برای خود من بسیار اتفاق افتاده. یک مرتبه من در یک حال و هوایی بودم و مدتی خب این مسأله ادامه داشت یک شب از جایی می گذشتم و یک نفر از افرادی که فرد مخالفی بود- البته این قضیه در زمان مرحوم آقا بود و عرض کردم راجع به این قضیه مطالب زیادی دارم که برای خود من تجربه شده است نه اینکه صرفاً از دیگران نقل کنیم، نه یک مسأله واضحی است- و این فقط در وسط راه به ما سلامی کرد و ما علیکی گفتیم و یک حال و احوال پرسى و همین و خداحافظ شما، آن حال و هوای ما رفت که رفت و تا یکی دو هفته هم به این کیفیت ادامه داشت و دیگر آنقدر التماس کردیم که خدایا غلط کردیم، بالاخره مسأله صورت دیگری پیدا کرد،

ببینید یک صحبت کردن ده ثانیه ای چه تأثیری دارد آن وقت ما با هر کسی رفت و آمد می کنیم و صحبت می کنیم و دل می دهیم و قلوب می گیریم در ارتباطات و حرفها، اینها تأثیری ندارد؟ این نفوس اثر ندارد؟ لذا بزرگان در این معاشرت خیلی دقت کردند و چقدر این معاشرت در انسان اثر دارد، انسان با افراد کاملاً می تواند عکس العمل آن نفوس را در خود حس کند، با اولیای خدا اگر انسان بنشیند یک جور است و با غیر اولیای خدا یک قسم است، در زمان مرحوم آقا واعظی بود که الان فوت کرده است ایشان گاه گاهی دعوت می شد و می آمد، در یک ماه رضائی مرحوم آقا ایشان را دعوت کردند، این یک وضعیت خاصی داشت، در ابتدای ماه که آمد یک شمایی داشت و حال هوایی داشت و محاسنش در حدی بود که شاید خیلی رضایت بخش نبود با این که معمم بود، قیافه، عبا، قبایش خلاصه یک وضعیت خاصی داشت، هر روز از ماه رمضان که می گذشت ما می دیدیم این دارد وضعیت عوض می شود، آخر ماه رمضان دیگر شد همان حد مطلوب و در همان سطح، بعد عجیب اینجاست که خود ایشان در بالای منبر یک روز گفت- با اینکه مرحوم آقا نهی می کردند افراد را که از ایشان تعریف نکنند و ناراحت می شدند یعنی جدا ناراحت می شدند و حتی به آنها می گفتند اگر بخواهید تعریف کنید ما دیگر نمی توانیم از شما استفاده و بهره ببریم، مؤدبانه می گفتند- یک روز ایشان اعتراف کرد به این قضیه، گفت من نمی دانم چه سرنی در ارتباط با این مرد وجود دارد که نفس ارتباط و در کنار نشستن او، انسان را تغییر می دهد؟ به صحبت و اینها کاری نداریم، مرحوم آقا سرشان را انداختند پایین و هیچ چیز نگفتند، یک شخصی آمده بود یک هتاکی کرده بود روز قبل و یک آدم معقولی نیست، آمده بود و هتاکی کرده بود و یک ایرادی گرفته بود و ایشان در پاسخ به آن ایراد آمد و این مطلب را گفت، این همان اثری است که این دارد احساس می کند، همان اثر نفس همان اثر صفای روح، همان اثر خلوص ضمیر خواهی نخواهی منتقل می شود، و این را عوض می کند و تغییر می دهد، مقابل این مسأله هم وجود دارد، اگر انسان با افرادی که اینها دارای اعوجاجات و انحراف و فساد باطن و

كدورت و ظلمت ضمير هستند، با آنها بنشیند كم كم بدون اینکه خود متوجه شود تغییر پیدا می کند، یک دفعه می بیند عجب! من سابق چه حالی داشتم و الان چه حالی دارم؟ راجع به محیط چقدر ایشان تذکر می دادند که انسان در آن محیطی که هست باید مستعد باشد نه فاسد، اینهمه ایشان میگفتند رفتن به کشورهای کفر برای انسان ضرر دارد و سکونت در آنها حرام است برای چیست؟ چون در آنجا روح نیست و روح در آنجا وجود ندارد، اما الان می گویند چه اشکالی دارد در آنجا نماز هم می خوانیم، آنجا نماز نیست، عروسک است، رباط است، رباط کواکب کنید راهش بیندازیم او هم شروع می کند دستهایش را بالا و پایین می آورد، آن نمازی که در آنجا خوانده می شود با این نمازی که در ولایت امام زمان است خیلی فرق می کند آن نمازی که در آن جا با آن نمازی که در مکه است خیلی فرق می کند، آن نماز با آن نمازی که در عتبات است خیلی فرق می کند، چرا؟ چون در اینجا نور ولایت است در آنجا نیست و آنجا كدورت است می گویند آنجا نماز هم می خوانیم همین است، فایده ندارد می خواهی نخواهی هم نخوان، روح ندارد، در آنجا توجه نیست این حالت می آید انسان را منگ می کند، انسان نمی فهمد، می گوید خب نماز هم می خوانیم و طوری نشده و روزه هم میگیریم و قرآن هم می خوانیم، ولی محیط بسیار در این مسأله تأثیر دارد، اینها مسائلی بود که لازم بود- البته رفقا اطلاع داشتند- این را خدمت رفقا عرض کنم، واما مطالبی که راجع به این قضیه است علاوه بر این، اینها تذکراتش داده شده است ان شاء الله که امیدواریم خداوند بهترین نتیجه و پاداش را و ادراک این ماه های مبارک نصیب همه بفرماید. و آن نعمت واقعی و حقیقی که رسیدن به مقام احکام و مقام اتقان و رسیدن به حقیقت و معرفت امام علیه السلام است نصیب همه بفرماید، در فرج امام علیه السلام تعجیل بفرماید. ما را از منتظران واقعی آن حضرت قرار دهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش محروم نفرماید.

اللهم صل على محمد و آل محمد

۸

---

<sup>8</sup> حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، 1 جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: 1.